

23-08-2013

محمد حیدر اختر

به یاد

سفایکی های اسد الله سروری

افتادم

برای دیدن مسائل مرتبط روی این لینک را کلیک کنید

<http://goftaman.com/daten/fa/events/mahakeme-sarwariindex.htm>

بخش سوم "حفیظ الله امین در داد گاه تاریخ" نوشته پژوهشگر متعهد و توانا، محترم نصیر مهرین را در سایت کابل ناتھ مرور می کردم ، تا بازم مانند بخش های قبلی آن از محتوی اسناد گرد آورده شده، مطلع شوم. بی رحمی ها، جنایات و انسان کشی دوران اختناق آور حفیظ الله امین مشغولم ساخت. یک بار چشمم به عکسی افتاد، که حفیظ الله امین و این شخص، دست یک دیگر را در رقابت با بی رحمی از پشت بسته کرده بودند.



در این عکس مردی دیده می شود با ریش دراز کلاه پکول مجاهدین. اما زمانی که به چشم های این مرد خوب نگاه کردم دورانی را به خاطر آوردم که این مرد یا بهتر بگویم میرغضب دستگاه وحشتناک اکسا، قصاب، پلچرخ و قاتل هزاران انسان بی گناه ، تصمیم دولت و آرزوی خود را برای ریختن خون جوانان ، دانشمندان ، هنرمندان ، متخصصین ، صاحب منصبان ، سیاستمداران،

عکس اسد الله سروری در پنجشیر سال 2000 م

تاجران ملی ، و حتی مردم عادی افغانستان عملی می نمود.

هیچ خانواده شاید وجود نداشته باشد، که یکی از اعضای فامیل شان در زندان پلچرخ ، و ریاست اکسا شکنجه نشده باشد.

بسیار استند بی گناهایی که در پولیگون های پلچرخی و غیره جاها زنده بگور شده اند. غمدار بودن صد ها هزار هموطن مظلوم ما که در داخل و خارج به سر می برند ویا با سینه های دردمند وفات یافتند و پیدا شدن قبرهای دسته جمعی در کابل و ولایت افغانستان شاهد مدعی ما می باشد .

به یادم آمد ،زمانی که مخالفت های ذات البینی دسته ها و جناح های حزب خلق، به رهبری تره کی به میان آمد، اسد الله سروری یکی از طرفدارن نورمحمد تره کی بود. بعداز کشته شدن تره کی، اسدالله سروری، اسلم وطنجار، شیرجان مزدور یاروسیداحمد گلاب زوی به سفارت شوروی پناه بردند. با تمام دقت و پنهان کاری سفارت شوروی و خود حزبی ها، موضوع در شهر کابل آوازه یافت.

بعد ها آشکار شد که سفارت شوروی در کابل ، ایشان را در تابوت های سر بسته به شوروی ارسال کرد. تا این که بار دیگر با عساکر شوروی در ششم جدی دوباره به همراهی ببرک کارمل وارد افغانستان شدند.



وقتی که افراد کابینه ببرک کارمل نام برده شدند و عکس اسدالله سروری بحیث معاون رئیس شورای انقلابی چاپ شد، مردم تبصره می کردند که زورعجب چیزی است. با زور روسها یک جنایتکار فراری از دست جنایتکاران دیگر، برگشتانده شد و معاون رئیس "شورای انقلابی" گردید. واین دروقتی بود که همه خبر بودند که اسدالله سروری کی بود وچه مقامی داشت و قصه هایش از شکنجه چند تن پرچمی هم مشهور بود.

همه به خوبی میدانستند که اسد الله سروری بعداز پیروزی کودتای ثور به حیث رئیس دستگاه جهانی اکسا و هم عضو " شورای انقلابی" و کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق بود؛ و دوش به دوش با حفیظ الله امین ورفقایش درکشتار مردم دست داشت.

با دیدن عکس این عنصر سفاک وقتی این موضوعات یادم می آمدند خاطره تلخی از محل کارم در رادیو تلویزیون افغانستان نیز پیش چشمم ظاهر شد.

خوب به خاطر دارم که یکی از همکاران تخنیکی رادیو تلویزیون افغانستان که خوشبختانه وبه فضل خداوند، حیات دارد و در شهر مونشن آلمان زنده گی می کند.(نمی خواهم نامش را بگیرم زیرا از ایشان اجازه نگرفته ام) به اتهام همکاری با یک تعداد کودتاگران، به اکسا برده شد. خانواده اش اصلا خبر نبودند که در کجا می باشد مادر سرسفيد ش شب و روز با چشمان پراشک در جستجوی یگانه پسرش بود. من هم به خاطر دوستی و شناخت با وی به پرس و پال پرداختم تا این که وی را بعد از سه هفته در زندان دهمزنگ یافتیم .

بعد از آنکه وی را یافتیم، خبر شدیم که دراکسا آنقدرمورد لت و کوب و شکنجه قرار گرفته بود که اصلا شناخته نمی شد. هنوز که هنوز است کیودی استخوان بجلک پایش معلوم میشود .

روز دیگر خبرشدیم که وی را به زندان پلچرخی انتقال داده اند . خانواده اش شروع نمود به پیدا کردن وسیله و واسطه برای خلاصی اش . به هر جای سرزدند، یکی از آن ها خیال محمد کتوازی معین رادیو تلویزیون بود. کتوازی که مطلع شد او بدون اجازه وی زندانی شده، به غیرت آمده به فامیلش گفت یک وقت از امین صاحب بگیرید، من هم در همان وقت می آیم وکوشش می کنم وی از زندان خلاص شود.

به همان قسم وقتی را که به نام " ملاقات همراه امین صاحب " یاد می کردند، از امین گرفته بودند و کتوازی هم آمده بود. کتوازی بدون کدام مشکل داخل اتاق امین شده و زمانی که خانم و خواهر همکارما موضوع را با امین در میان گذاشتند، امین روی خود را طرف کتوازی کرده پرسیان کرده بود که این آدم را که نام می برند، خودت می شناسی؟

کتوازی گفته بود: بلی می شناسم .

امین گفته بود: چه طور آدم است ؟

کتوازی گفته بود: آدم شریف و کار کن است.

امین هم بدون وقفه گوشی را برداشته و به اسد الله سروری صرف نام و تخلص همکار ما را گفته بود که اورا از زندان پلچرخ آزاد کند.

هنوز خانم و خواهر همکار ارجمند ما بخانه نرسیده بودند که همکار ما به خانه خود در مکروریان رسیده بود .

این را به خاطر آن یاد آور شدم که امین و سروری باهم بسیار نزدیک کار می کردند. پیدا شدن اختلاف ناشی از خود خواهی بین آن ها این معنی را ندارد که مشترک کار نکرده اند. همین قسمی که همکار ما را با یک تلفون رها کردند صد ها نفر دیگر را با یک تلفون سربه نیست ساختند.



خاطره تلخ دیگر این که چند روزی از کودتای هفت ثور سپری نشده بود که جلادان اکسا محترم مهدی ظفر نطق ورزیده رادیو افغانستان را دستگیر نموده بدون کدام تحقیق و محاکمه به قتل رسانید ند

هموطن عزیز چگونه دل انسان ، (باز می گویم دل انسان) نگرید وقتی که ظلم های آن دوره واقعا اختناق و وحشت به یادش میاید.

به این عکس توجه نمایید. دو جوان در رادیو افغانستان همکار ما بودند. شخصی که روی تخت نشسته ، شهید کریم جان امرورکشاپ رادیو افغانستان و جوانی که به روی قالین نشسته ، شهید سید امیرمودودی آمر شعبه برق رادیو افغانستان بودند . بعد از کودتای نا میمون ثور از رادیو توسط اعضای اکسا گرفتار شده و تا امروز خانواده های شان و همکاران رادیو هیچ گونه خبری از ایشان ندارند . این که چگونه توسط کدام شکنجه گر و قاتل اکسا سربه نیست شده هیچ کس نمی داند .

در صورت و در چشم های اسدالله سروری خوب دیدم ، سفاکی های او و متباقی جنایت کاران خلقی و پرچمی یادم آمد، چهره های مظلومانه صدها هزار شهید پیش چشمانم ظاهر شدند، به روح شهدا و به خصوص به روح این دو همکار صمیمی خویش دعا نمودم ، گریستم و باچشمانم پر از اشک این چند سطر را نوشتم.